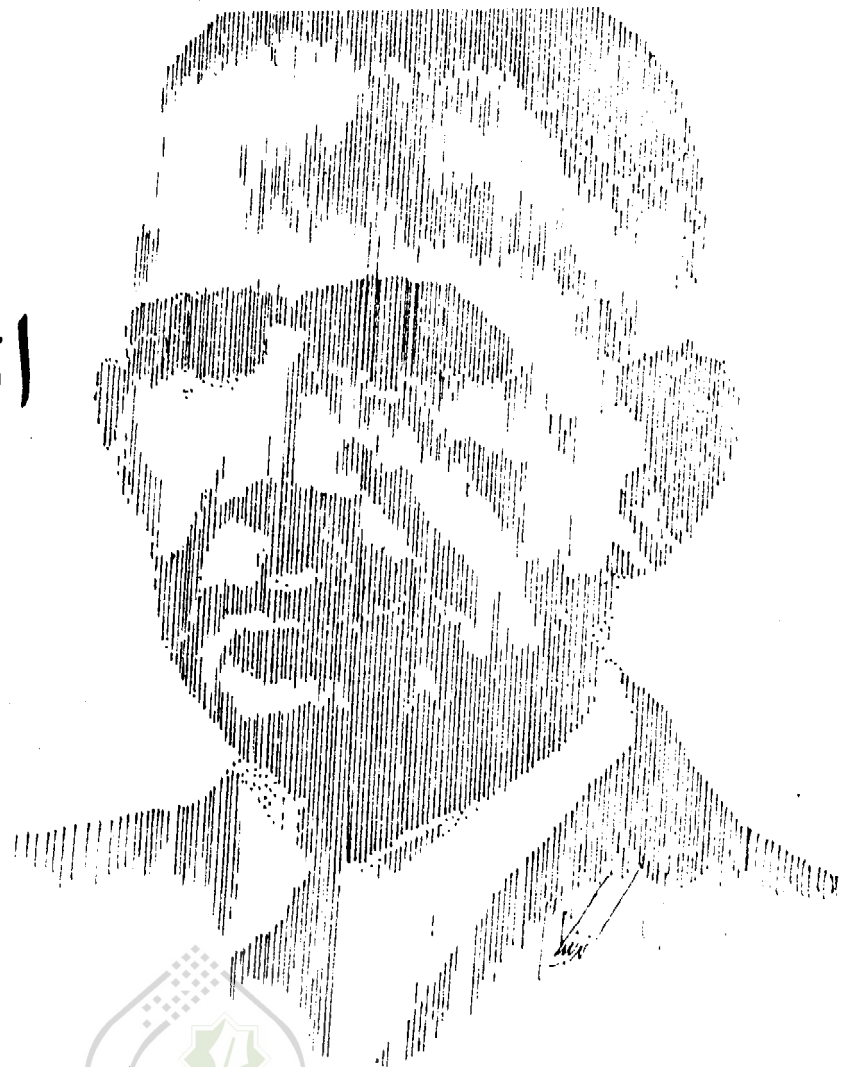


اندیشه گوروی

در بارهٔ اختلا



۴ - پیش‌بینی در تاریخ؛

۵ - امکان یافتن قانونمندیهای تاریخ؛

۶ - دخالت ارزشها در قضاوتسهای

تاریخی؛

۷ - امکان تجربه در تاریخ؛

۸ - ثوربها و مدلها در تاریخ؛

۹ - تفاوت علم تاریخ با علمهای دیگر

نیک آشکار است که در فلسفه علم تاریخ

همانا خود علم تاریخ کسایش می‌شود؛ نه

حوادث خارجی، در واقع، فلسفه نظری تاریخ،

جهان خارج و حوادث بیرونی نظر می‌افکند

حال آن که، خود علم تاریخ موضوع فلسفه علم

تاریخ را تشکیل می‌دهد و با استفاده از منطق

روش‌شناسی به مرتبه علمی آن نگاه می‌شود.

در این زمینه، «کارل پوپر»^۱، «کالینگوود»^۲

«والش» و دیگران به تحقیق پرداخته‌اند و کتاب

«والش» در توضیح نکته مذکور اضافه نماید

که برای نمونه از طریق علم فیزیک به مباحث

از قبیل تحولات ماده و انرژی و روابط جبر

سبب و معلول، سرعت، شتاب، فشار، انرژی،

الکتريسيته، نور، میدان مغناطيس می‌پردازد.

واقعی که در فیزیک مورد تحقیق است

«طبیعت خارجی» است؛ یعنی دانشی که ما را

این فلسفه به طرح سؤالاتی از قبیل:
«تاریخ به کجا می‌رود (هدف)؟ چگونه حرکت
می‌کند (مکانیسم حرکت و محرک) و نیز از چه
راهی عبور می‌کند (مسیر و منازل برجسته
حرکت)؟» می‌پردازد^۳ و تلاش می‌کند که به
پاسخ سؤالات فوق بپردازد. در این خصوص،
کارهای اندیشمندان و سرورخینی چون،
«فردریک هگل»^۴، «کارل مارکس»^۵،
«آرنولد توین بی»^۶ و «اسوالد اشپنگلر»^۷ در
خور توجه است.

اما فلسفه علم تاریخ از مباحثهای فلسفه
علم است و مسائلی را طرح می‌کند که کاملاً با
مسائل فلسفه نظری تاریخ تفاوت دارد. در
فلسفه علم تاریخ این موضوعات، مورد کسایش
قرار می‌گیرد:

۱ - روش‌شناسی پژوهش تاریخی؛

۲ - عنصر گزینش در تاریخ؛

۳ - تفسیر تاریخی؛

فلسفه تاریخ امروزه مفهوم واحدی ندارد و
به دو گونه معرفت متفاوت، اما مرتبط به هم
اطلاق می‌شود: اولی به فلسفه نظری تاریخ
معروف است و دومی نیز فلسفه علم تاریخ نام
گرفته است.

در فلسفه نظری تاریخ کوشش می‌شود تا
مفهوم و هدف جریان تاریخ به طور کلی کشف
گردد. به عقیده فلاسفه نظر پرداز تاریخ، در
ورای رویدادهای تاریخی طرحی نهفته است
که بر آنان واجب است تا این طرح و قواره را
دریابند؛ بنابراین، آنها عقیده داشتند «وظیفه
فلسفه تاریخ آن است که شرحی چنان دقیق از
مسیر رویدادهای تاریخی بنویسند که اهمیت
واقعی و منطقی اساسی این مسیر به طور بارز
نشان داده شود»^۸ به دیگر سخن، فلسفه نظری
تاریخ «مستغرق است که در آن از حسرت،
محرک، سبب و سبب موجودی به نام «تاریخ»
بحث می‌شود»^۹

جامعه‌شناسی با فلسفه تاریخ

حمید صنعت جو

چهره خاصی از این واقعیت آشنا می‌سازد، «فیزیک» نام گرفته است. پس از این که از طبیعت خارجی آگاهی‌هایی به دست آمد و دانش فیزیک متولد گردید، حال، خود این دانش (فیزیک) به منزله یک موجود خارجی مورد مطالعه و کاوش قرار می‌گیرد؛ یعنی از چگونگی تولد و رشد علم فیزیک، از ابزار و روش تحقیق در فیزیک، از نوع شوریه‌های آن، از واقع‌نمایی آن، از تحولات آن، از روابط قانونهای آن، از حوزه عمل آن و غیره سؤال مطرح می‌کنند و سپس به دنبال پاسخ می‌گردند که در نتیجه فلسفه علم فیزیک به وجود می‌آید. فلسفه علم فیزیک، خود علمی است که در آن علم فیزیک، موضوع تحقیق و بررسی است؛ در حالی که علم فیزیک، علمی است که در آن، طبیعت خارجی موضوع تحقیق و بررسی است، فلسفه فیزیک و علم فیزیک چنان که برخی گمان کرده‌اند - دو دانش رقیب نیستند که با افزوده شدن به علم فیزیک، از فلسفه فیزیک کاسته شود. فلسفه علم فیزیک و علم فیزیک در طول هم هستند؛ نه در عرض هم. این گفته درباره علم تاریخ و فلسفه علم تاریخ نیز صادق است. علم تاریخ، علم به

حوادث گذشته و نقد و تحلیل آنهاست، اما فلسفه علم تاریخ، علمی است که در آن از چگونگی، توانایی و مرزهای علم تاریخ بحث می‌شود.^{۱۴}

اینک، پس از این مقدمه نسبتاً طولانی به شرح اجمالی اندیشه گوروویچ در خصوص امتزاج و اختلاط جامعه‌شناسی با فلسفه تاریخ می‌پردازیم.

زرژگوروویچ، فلسفه تاریخ را یکی از مسائل نادرست جامعه‌شناسی قرن نوزدهم می‌داند. به عقیده وی، جامعه‌شناسان کلاسیک به فلسفه تاریخ شدیداً گرایش داشتند. آنها به بررسی جهت کلی پیشرفت جامعه و تبیین هدف و مرحله غایی آن می‌پرداختند و از این رو، سؤالاتی را از قبیل: به کجا می‌رویم؟ جامعه به کجا می‌رود؟ دنیا به کجا می‌رود؟ در پیش روی جامعه‌شناسی می‌نهادند و انتظار داشتند که جامعه‌شناسی به پرسشهای آنها پاسخ دهد.

«اوگوست کنت»^{۱۵}، سیر تکاملی بشریت را به سمت «مرحله تحقیق» روان می‌دانست. «هربرت اسپنسر»^{۱۶} نیز از تحول عمومی جهان که بر پایه اصل «وحدت از طریق کثرت»

صورت می‌گرفت، سخن می‌گفت و آن را به وقایع اجتماعی نیز تعمیم می‌داد. «امیل دورکیم»^{۱۷} معتقد بود که جامعه انسانی به سوی آزادی و برابری و برادری سیر می‌کند. «سن سیمون»^{۱۸} از ظهور عصر «ارگانیسم» خبر می‌داد. «پروودون»^{۱۹} نیز از تحقق کامل عدالت اجتماعی دم می‌زد. سرانجام، کارل مارکس هم مطمئن بود که جامعه بشری به طرف جامعه بی‌طبقه سیر می‌کند که در آن تمامی محرومیت‌های مختلفی که در طول تاریخ برای انسان حاصل شده است به طور کامل از میان خواهد رفت. در صورتی که گوروویچ معتقد است که پیوند جامعه‌شناسی با فلسفه تاریخ به توقف کامل جامعه‌شناسی منجر می‌شود و در واقع پایگاه علمی آن را به خطر می‌افکند و مانع واقع‌بینی و واقع‌نگری جامعه‌شناسی می‌گردد. (با توجه به تقسیم‌بندی ابتدای مقاله از فلسفه تاریخ، کاملاً آشکار می‌گردد که منظور گوروویچ از فلسفه تاریخ به آن جنبه‌ای مربوط می‌شود که به فلسفه نظری تاریخ معروف است). البته گوروویچ تنها به اندرز و نصیحت بسنده نمی‌کند، بلکه سخن خویش را با دلایل روشن و محکمی بیان می‌کند و با منطق و استدلالی



دقیق، ضعف بنیادی و ناستواری درونی هرگونه تاریخ‌برداری شبه علمی را نشان می‌دهد که اینک به شرح اجمالی دلایل وی می‌پردازیم.

در وهله نخست، گورویچ به ذکر خطای منطقی صریحی اشاره می‌نماید که از برآمیختن و اختلاط نادرست جامعه‌شناسی با فلسفه تاریخ حاصل می‌شود و آن، همانا تمیزناپذیری احکام حقیقی از احکام ارزشی است. به گمان وی، جامعه از پویایی و تحرک برخوردار است و همواره از منازل و مراحل می‌گذرد، اما کاملاً اشتباه است که یکی از منازل، مرحله‌نهایی آن تلقی گردد. گورویچ همچنین اضافه می‌کند که باید تمایلات و خواسته‌های خویش را با واقعیت اجتماعی تطبیق دهیم و حال آن که جامعه‌شناسان تاریخ‌پرداز درست به عکس عمل کرده‌اند.

همچنین گورویچ به این نکته دقیق اشاره می‌کند که جامعه سیر مستقیم ثابتی ندارد، بلکه در بین راه، نوساناتی بر آن عارض می‌شود و نیز گاهی به پویش دورانی دچار می‌گردد و نهایت این که، جوامع انسانی، در هر دوره کمال مطلوب خاصی دارد و در اعصار گوناگون ممکن است در جهات کاملاً متفاوتی سیر نماید.

ژرژ گورویچ در ادامه سخن خویش به شرح فرض غلط دیگری نیز می‌پردازد و آن بدیهی دانستن رشد جامعه در جهتی واحد است. وی در این خصوص به نولینون اشاره می‌نماید که

با استفاده از نگرش زیست‌شناختی، رشد جامعه را همانند رشد «سلولی» اندام زیستی می‌دانند که مسیر آن از قبیل مشخص گشته است. این بینش، در نهایت به اصل «بیوستگی» منتهی می‌شود؛ اندیشه نادرستی که جوامع پیشرفته معاصر را ادامه منطقی و جبری جوامع «بدوی» یا «ابتدایی» می‌انگارد و در واقع با شناخت جوامع ابتدایی به تبیین جوامع پیچیده امروزی اقدام می‌کند. اینک این توهم در علوم اجتماعی، بالاخص جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی تا حدودی دفع گشته است. و کمتر اندیشمندی یافت می‌شود که به آن دلبسته باشد. امروزه انسان‌شناسان آشکار ساخته‌اند که پیچیدگی جوامع معاصر نمی‌تواند معیار بازشناسی آن از جوامع ابتدایی باشد، زیرا جوامع ابتدایی نیز در حد خود از پیچیدگی برخوردارند و «جامعه ابتدایی» واحدی وجود ندارد، بلکه باید از انواع جامعه ابتدایی سخن به میان آورد.

گورویچ همچنین خاطر نشان می‌سازد که جامعه‌شناسی معاصر بیشتر واقعیت اجتماعی را به صورت افتراقی و انفضالی مورد کاوش قرار می‌دهد و از تعمیم و بیوستگی آن شدت پرهیز می‌کند.

نکته مهم دیگر این که گورویچ هرگونه توسل به جوهری یگانه را در تبیین امور اجتماعی شدیداً محکوم می‌کند.^{۱۱} وی معتقد است که چون در جهان خارج جامعه واحد انسانی وجود ندارد، بلکه جوامع متعددی وجود

دارند، بنابراین، در هر نوع جامعه کلی و نیز در هر گروه جزئی و حتی در هر طبقه اجتماعی^{۱۲} تلقی ویژه‌ای از جامعه به عمل می‌آید و ماهیت آن به طریق ویژه‌ای تبیین می‌شود و نیز از آن جایی که جامعه‌های انسانی در هر دوره‌ای از ادوار مختلف تاریخ، رنگ ویژه‌ای به خود می‌گیرند و ساخت مخصوصی می‌یابند، بنابراین برحسب دوره‌های مختلف تاریخی، انواع متفاوت اجتماعی و به تعبیر خود گورویچ مدنیتهای مختلفی نمودار خواهد شد که طبعاً برداشت و تلقی واحد از اصطلاح «واقعیت اجتماعی» و «جامعه» را دگرگون خواهد کرد.

گورویچ همچنین اضافه می‌کند که ترکیب صور تعلق اجتماعی در داخل هر گروه و نیز سلسله مراتب گروهها برحسب انواع ساختهای کلی و جزئی و برحسب حوادث مختلف متغیر خواهد بود؛ بنابراین نتیجه می‌گیرد که در هر جامعه‌ای مبارزات سه صورت‌های مختلفی بروز می‌کند و در مقابل هر بحران اجتماعی راه‌حلهای جداگانه‌ای پیشنهاد می‌شود.

سخن آخر این که، گورویچ با طرد توهمات فوق، توصیفی در حقیقت علمی از ساخت اجتماعی ویژه و نیز فلان «وضعیت محسوس اجتماعی» را امکانپذیر می‌داند و در واقع، رهایی از فلسفه تاریخ را گامی بسیار بلند در جهت حرکت صحیح و سیر علمی جامعه‌شناسی می‌انگارد که از این رهگذر، جامعه‌شناسی هم می‌تواند دورنمای نسبتاً روشنی از دگرگونی هر جامعه مشخص ارائه

دهد و هم این که نتایج تحقیقات جامعه‌شناسی شایسته آن می‌گردد که در هدایت عملی جامعه مورد استفاده قرار گیرد.

زیر نویسها:

۱ - (George Gurvitch) (۱۸۹۴ - ۱۹۶۵) جامعه‌شناس برجسته فرانسوی. [گفتی است که برای استخراج اندیشه گورویچ در خصوص فلسفه تاریخ، بیشتر از کتاب طرح مسائل جامعه‌شناسی امروز استفاده شده است. این کتاب به وسیله آقای دکتر عبدالحسین نیک گهر به فارسی ترجمه و منتشر شده است.]

۲ - دبلیو. اچ. والش (Walsh): مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، ترجمه ضیاءالدین غلاسی طباطبایی، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۲۸.

۳ - عبدالکریم سروش: فلسفه تاریخ، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول، ص ص ۸ و ۷.

۴ - عبدالکریم سروش: منبع پیشین، ص ۸.
۵ - (F. Hegel) (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) فیلسوف مشهور آلمانی.

۶ - (Karl. Marx) (۱۸۸۳ - ۱۸۱۸) فیلسوف، اقتصاددان و جامعه‌شناس آلمانی.

(A. Toynbee) ۷ -

(O. Spengler) ۸ -

۹ - فلسفه علم (Philosophy of Science) دانش جدیدی است که امروزه در غرب رسمیت یافته است و دانشجویان بسیاری به ادامه تحصیل در خصوص آن می‌پردازند. این رشته از شاخه‌های متعدد معرفت بشری، معنای دقیقی دارد و آن همان‌جا علم‌شناسی است. والش، منتقدان و فیلسوف انگلیسی، هدف فلسفه علم را چنین بیان می‌کند: «هدف فلسفه علم تعمق در جریانات تفکر علمی، بررسی اندیشه‌های اساسی مورد عمل دانشمندان و این گونه مطالب می‌باشد». ر. ک. به: دبلیو، اچ.

والش: مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، منبع پیشین، ص ۱۷.
۱۰ - عبدالکریم سروش: پیشین، ص ۲۵.

۱۱ - والش در خصوص دو شکل متفاوت فلسفه تاریخ چنین می‌نویسد: «... زیرا همان طور که تفکر علمی باعث بوجود آمدن دو نوع بررسی یکی مربوط به خود فعالیت و دیگری درباره هدفهای این فعالیت می‌گردد تفکر تاریخی نیز به همین ترتیب باعث ایجاد دو نوع بررسی می‌شود. در حقیقت، فلسفه تاریخ نامی است که بر گروه دوگانه‌ای از مسائل فلسفی نهاده شده است به این معنی که هم جنبه نظری دارد و هم جنبه تحلیلی. حتی کسانی که جنبه نخست را مردود دارند ممکن است (و در حقیقت باید) جنبه دوم را به طور کامل بپذیرند». منبع پیشین، ص ۱۸.

۱۲ - (K. Popper) (۱۹۰۲) استاد منطق و روشهای علمی در دانشگاه لندن.

(Colling wood) ۱۳ -

۱۴ - عبدالکریم سروش: علم چیست، فلسفه چیست؟ تهران، انتشارات پیام آزادی، چاپ دوم، صص ۴۶ و ۴۵.

۱۵ - (Auguste comte) (۱۸۵۷ - ۱۷۹۸) فیلسوف و بنیانگذار جامعه‌شناسی.

۱۶ - (Herbert spencer) (۱۹۰۳ - ۱۸۲۰) جامعه‌شناس مشهور انگلیسی.

۱۷ - (Emile Durkheim) (۱۹۱۷ - ۱۸۵۷) جامعه‌شناس برجسته فرانسوی.

۱۸ - (Saint-Simon) جامعه‌شناس
۱۹ - (Proudhon)

۲۰ - لازم به توضیح است که در زمینه‌های دیگر علمی نیز با ذات‌گرایی و هرگونه شیفتگی به کشف جوهر اشیا و پدیده‌ها (چه طبیعی و چه اجتماعی) مقابله شده است. از جمله این برخوردها، اعتراض یک زیست‌شناس به نام جولیان هوکسلی (Julian Huxley) است. وی در برابر کسانی که انسان را یک میمون و پریمات می‌پندارند، شدیداً می‌ایستد و آنان را گرفتار سفسطه و مغالطه‌ای ویرانگر می‌داند و چنین

مغالطه‌ای را مکتب «چیزی نیست جز» Nothing but نام می‌دهد و اضافه می‌کند که درست است که انسان حیوان است لیکن دور از حقیقت است اگر تصور کنیم که آدمی چیزی نیست، مگر یک حیوان و نهایتاً اینگونه اظهارات را موجب گمراهی و ضلالت فکری در تحقیق راجع به اصل آدمی می‌شمارد. برای اطلاع بیشتر ر. ک. به جورج گیلور دسیمپسون: بیدایش و تکامل موجودات، ترجمه اسماعیل شایگان، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۵۷، صص ۲۸۳ - ۲۸۱.

۲۱ - این تفکیک (جامعه کلی، گروه‌بندی جزئی و طبقه اجتماعی) به تعریف گورویچ از جامعه‌شناسی مربوط می‌شود. وی جامعه‌شناسی را علمی می‌داند که «پدیده‌های اجتماعی کامل را در کلیه سطوح و تحرک آن با قرار دادن در انواع دیالکتیکی اجتماعی - خرد (میکروسوسیو)، گروه‌بندی جزئی و جامعه‌های کلی در سیر تکوینی و تخریبی شان بررسی می‌کند». در واقع گورویچ، در تعریف خویش از مارسل موس (Marcel Mauss) (۱۹۵۰ - ۱۸۷۲) الهام می‌گیرد.

زیرا نخستین بار موس بود که مفهوم پدیده اجتماعی کامل را مطرح کرد و آنرا موضوع عمده جامعه‌شناسی خواند ولی از آنجا که وی پدیده‌های اجتماعی کامل را با جامعه‌های کلی یکی می‌دانست. گورویچ بر او خرده می‌گیرد و به «پدیده‌های اجتماعی کامل» در سطح میکروسوسیولوژی، گروه‌های جزئی و طبقات اجتماعی نیز توجه می‌کند و توضیح می‌دهد که تعیین تیپ‌های (انواع) جامعه‌های کلی در مقیاس پدیده‌های اجتماعی کامل مستلزم آنست که نمونه‌های (انواع) ساختهای آن را در دست داشته باشیم. منبع پیشین، طرح مسائل جامعه‌شناسی امروز، صص ۴۴ - ۴۳. برای اطلاع بیشتر در این خصوص ر. ک. به کتابهای دیالکتیک (سیر جدالی) و جامعه‌شناسی، و جبرهای اجتماعی و اختیار یا آزادی انسانی، تألیف گورویچ، هر دو کتاب فوق بوسیله آقای دکتر حسن حبیبی به فارسی ترجمه و منتشر شده است.